

سیرِ مقاومت

اصغر فلور

سلام

من نمی‌دانم چند نفر با دیدن تصویر آن صهیونیست خدانشناس که داشت در سازمان ملل برای صندلی‌های خالی سخنرانی می‌کرد، زدند شیشهٔ تلویزیونشان را خرد کردند؟! نه، واقعاً آمار ندارم!

ولی توی فضای مجازی با چشم‌های خودم دیدم! بیرونم که آمدم، توی خیابان دیدم. با همین جفت چشم‌های خودم دیدم که احسان گوشی تلفن همراهش را زد زمین و گفت: «مرگ بر صهیونیست!... زنده باد مقاومت!»

اینکه احسان با چه بدبختی‌ای این گوشی را خریده بود بماند! مهم این است که احسان هم مثل خیلی از مردم که روح آزاده و ظلم‌ستیزی دارند، کاری را کرد که نشان بدهد با همهٔ وجودش از ترور یک انسان آزاده ناراحت و خشمگین است!

نه، خشم خوب نیست! لاقلاً همیشه کاربرد ندارد. ولی مگر می‌شود بمب‌های دو هزار کیلویی آمریکایی را که به ساختمان‌ها می‌خورد و آوار می‌شد روی مردم، دید و واکنش نشان نداد؟ می‌دانید دربارهٔ چی و چه کسی حرف می‌زنم؟

خدا را شکر همهٔ ما آن‌قدر دربارهٔ جبههٔ مقاومت در کشورهای مختلف شنیده‌ایم که اگر بگویم «سید مقاومت»، بی‌برو برگرد می‌دانید منظورم سیدحسن نصرالله است. اصلاً مگر چند نفر را خارج از مرزهای ایران می‌شناسیم که مقاومتشان دوست و دشمن را به تحسین وادارد؟

این روزها که او بین یارانش در محور مقاومت نیست، دل همهٔ آزاده‌ها و ظلم‌ستیزها مثل یک گلولهٔ آتش است.

حرف این نیست چرا سیدحسن نصرالله دیگر بین ما نیست؟ چون دنیا هیچ‌وقت از آدم‌های خوب خالی نمی‌شود. حرف این است، همان‌هایی که با بمب دو هزار کیلویی آدم می‌کشند، همان کسانی که نقاب آدم‌خوب‌ها را به صورتشان می‌زنند، می‌خواهند ترس و نکبت را درون ما زنده کنند!





این است که دنیای امروز ما به سیدحسن نصرالله‌ها بیشتر از همیشه محتاج است. این آزاده‌ها را دوست داشته باشیم! نه برای آنکه صرفاً نامی آشنا برای مظلومان و ستمدیدگان جهان هستند، بلکه به این دلیل که آن‌ها در ظلماتی که می‌رود جهان را فرا بگیرد، چون چراغی راهنمای ما هستند! یادمان باشد سیدحسن نصرالله‌ها هرگز نمی‌میرند! آن‌ها بذرهایی هستند که با تکانه‌های نسیم، با آفتاب، طوفان، باران و صدای ما در جهان امروز و بعد از ما دوباره جان می‌گیرند و جوانه می‌زنند. اگر موافق باشید کمی درباره‌ او بدانیم:

می‌خواهند آزادی و آزادگی، مبارزه با ظلم، مبارزه با زیاده‌خواهی و فقر، داشتن اندیشه‌ی مستقل دینی و اجتماعی را با متر خودشان اندازه‌گیری کنند و به ما بدهند! سیدحسن نصرالله و همه‌ی آزاده‌های دنیا مگر چیزی بیشتر از آزادی تفکر، احترام به آیین آزادگی و ارزش‌های انسانی می‌خواستند؟ پس سیدحسن نصرالله و یارانش، برای انسان آزاده، نماد ایستادگی در مقابل کسانی هستند که می‌خواهند همه‌ی کارهای دنیا مطابق میلشان پیش برود. کسانی که از ایستادگی می‌هراسند! کسانی که زن‌ها و کودکان را با صدها هزار بمب به شهادت می‌رسانند!

سیدحسن نصرالله در ۳۱ اوت سال ۱۹۶۰ (شهریور سال ۱۳۳۹) در یکی از محله‌های فقیرنشین به نام «کرنیتنا»، در شرق بیروت به دنیا آمد. دوران نوجوانی را با مطالعه و کارکردن در مغازه‌ی میوه‌فروشی پدرش سپری کرد. دوران تحصیلات ابتدایی را در سبیری می‌کرد که جنگ‌های داخلی لبنان شروع شد. به همین دلیل همراه خانواده به روستای بازوریه (زادگاه پدرش) رفت. مدتی بعد هم برای ادامه‌ی تحصیلات متوسطه راهی شهر «صور» شد. ۱۶ سال بیشتر نداشت که برای فراگیری علوم دینی به شهر «تجف» رفت و شروع به تحصیل درس‌های حوزوی کرد. دو سال بعد به لبنان برگشت. در ادامه هم مدتی برای تکمیل درس‌های حوزوی به شهر قم رفت. در این سال‌ها هم درس می‌خواند و هم تدریس می‌کرد. آشنایی‌اش با گروه‌های سیاسی باعث شد در دوره‌های رزمی و چریکی هم آموزش‌های لازم را طی کند. فعالیت‌های او هر روز بیشتر می‌شد. صداقت، دین‌داری و حمایتش از مظلومان شهره‌ی عام و خاص بود. آنچنان که بعد از مدتی مسئولیت سیاسی گروهی به نام «جنبش امل» را در منطقه «بقاع» به او واگذار کردند. در سال ۱۹۸۲ وقتی لبنان به اشغال رژیم صهیونیستی در آمد، عده‌ای از رهبران جنبش امل می‌خواستند با صهیونیست‌ها صلح کنند. به همین خاطر سیدحسن نصرالله و تعدادی دیگر از آن جنبش جدا و «حزب‌الله لبنان» را بنیان گذاشتند! فعالیت‌های سیدحسن همچنان ادامه داشت و مردم هر روز بیشتر با او انس و الفت می‌گرفتند. او بعد از شهادت یکی از رهبران حزب‌الله، به نام **سیدعباس موسوی**، دبیر کل حزب‌الله لبنان شد. رژیم صهیونیستی وقتی متوجه برنامه‌های او برای آینده‌ی محور مقاومت شد، بارها برای کشتن او اقدام کرد؛ اما هر بار شکست خورد. رژیم صهیونیستی می‌دانست برای کشتن سیدحسن نصرالله همه‌ی سازمان‌های اطلاعاتی‌اش کافی نیستند! این بار و مثل همیشه دست به دامن آمریکا شد تا با انواع و اقسام ماهواره‌های جاسوسی او را از پیش رو بردارد. سیدحسن همیشه در سخنرانی‌ها اعلام می‌کرد آماده‌ی شهادت است. گفته بود روزی می‌رسد که ظالمان بنا بر وعده‌ی خداوند در آتش خواهند سوخت.

سید مقاومت عاقبت در ششم مهر سال ۱۴۰۳ با بمب‌های دو هزار کیلویی اهدایی آمریکا به رژیم صهیونیستی، در بمباران محل اقامتش در منطقه‌ی شیعه‌نشین ضاحیه به درجه‌ی رفیع شهادت نائل آمد تا نام و یاد او برای همیشه در خاطره‌ها ثبت شود.